یادداشت

چرا خام‌فروشی و واردات محصول نهایی به مذاق سیاسیون خوش‌تر است؟

امیرحسن کاکایی*

نمی‌خواهم وارد آمارها بشوم، چون آمارها خیلی وقت‌ها گمراه‌کننده هستند. به‌ویژه وقتی در مورد آمار کمرک درباره واردات و صادرات یا آمار وزارت صمت درباره تولید می‌شنویم. نه به اندازه کافی تفکیک شده است و نه به اندازه کافی از نظر مقداری و زمانی دقت و قابلیت اطمینان دارد. آنچه من در بطن کار درک می‌کنم و در سال‌های گذشته در آمارهای کلان مشاهده شده، این است که نظام اقتصادی ما تشویق‌کننده صادرات مواد خام و نیمه‌خام و واردات محصول نهایی است.

البته همیشه در این میان بالا و پایین داشته است و عده‌ای همیشه مخالف این امر بوده‌اند و دم از حمایت از تولید داخل می‌زنند؛ درحالی‌که همان زمان در حال تصویب قانونی بر ضد تولید یا صادرات با حتی واردات هستند. به عنوان یک مثال ساده، همین ماجرای واردات خودرو را در همین شش ماه بررسی کنید. دولت تعرفه ۵۵ درصد را می‌کند ۱۰۰ درصد و بعد دوباره سه ماه از سال گذشته، وسط جنگ عدد را می‌برند روی ۲۰ درصد. دولتی‌ها و مجلسی‌ها تمام تلاش خود را انجام می‌دهند که فرش قرمز برای واردات خودرو پهن کنند و تمام دغدغه آنها واردات است و تقریبا چیزی از مشکلات تولید داخل از زبان نمایندگان مجلس و مسئولان دولتی نمی‌شنویم.

اما چرا سیاسیون این‌قدر نسبت به تولید صنعتی بی‌تفاوت هستند و جریان به این سمت رفته است؟ بیایید برعکس فکر کنیم. فرض کنیم می‌خواهیم مشکلات تولید را حل کرده و مردم را راضی کنیم. چه باید بکنیم؟ بدیهی است که اولا چنین حرکت‌هایی نیازمند یک کار تیمی در سطح ملی است. همچنین نیازمند درک دقیق از قوانین و رویه‌های قانونی مملکتی است. اما برای اصلاح همزمان باید عارضه‌های قوانین و رویه‌ها را هم درک کرد که این کار خیلی مشکلی است. بااین‌حال، به فرض که عارضه‌ها را هم درک کنیم. حالا پیدا کردن راه‌حلی که بخواهد یک صنعت را به بلوغ برساند و به سمت رقابت جهانی ببرد، نیازمند یک تخصص جمعی است؛ پس باید جمعی از متخصصان دارای تخصص در رشته‌های مختلف حقوقی، اقتصادی، فنی و سیاسی را جمع کنیم تا بتوانیم راه‌حل ارائه دهیم. خود همین جمع‌کردن آدم‌های متخصص، نیازمند تخصص، توانمندی و اعتبار شخصیتی است.

هر مسئولی که هر یک از این خصوصیات را نداشته باشد، نمی‌تواند برای ارتقای هر صنعتی در این کشور که صنایع تولیدکننده محصولات نهایی در گرداب سقوط قرار گرفته‌اند، راه‌حل ارائه دهد. البته از این هم که بگذریم، مشکل بعدی آن است که حالا بر فرض که جمعی از متخصصان جمع شدند و راه‌حل اجرائی هم دادند، مسئول محترم باید برود و با یک عدد بنام افراد که عمدتا متوقع و ناکارآمدند، کار را به مرحله اجرا درآورد. با در آن سر طبقه، وکیل مجلس که می‌خواهد قانونی را در راستای درست تغییر دهد، باید با حداقل ۱۵۰ وکیل دیگر که سواد آن کار را ندارند، برای قوانین پیشنهاد و رای آوردن جانفرنی کند. تازه آن مرحله هم که می‌گذرد، می‌رسیم به نوبت در صف ارائه در مجلس. نمونه‌های زیادی داریم از لوایح و پیشنهادات که در مسیر خود تا صحن علنی و تبدیل‌شدن به قانون، دستخوش تغییرات زیادی شده‌اند و می‌شوند.

یکی از نمونه‌های اصلی این اشتباهات فرایندی، قانون ساماندهی صنعت خودرو بود که شخصا در جریان آن طی سال‌ها و حداقل سه دوره مجلس بودم. طراحان به اشتباه به جای ساماندهی صنعت خودرو، دنبال ساماندهی بازار خودرو بودند. ولی وقتی دیدند صنعت خودرو با یک عدد نام افراد که عمدتا متوقع و ناکارآمدند، کار را به مرحله اجرا درآوردند، با در آن سر طبقه، وکیل مجلس که می‌خواهد قانونی را در راستای درست تغییر دهد، باید با حداقل ۱۵۰ وکیل دیگر که سواد آن کار را ندارند، برای قوانین پیشنهاد و رای آوردن جانفرنی کند. تازه آن مرحله هم که می‌گذرد، می‌رسیم به نوبت در صف ارائه در مجلس. نمونه‌های زیادی داریم از لوایح و پیشنهادات که در مسیر خود تا صحن علنی و تبدیل‌شدن به قانون، دستخوش تغییرات زیادی شده‌اند و می‌شوند.

یکی از نمونه‌های اصلی این اشتباهات فرایندی، قانون ساماندهی صنعت خودرو بود که شخصا در جریان آن طی سال‌ها و حداقل سه دوره مجلس بودم. طراحان به اشتباه به جای ساماندهی صنعت خودرو، دنبال ساماندهی بازار خودرو بودند. ولی وقتی دیدند صنعت خودرو با یک عدد نام افراد که عمدتا متوقع و ناکارآمدند، کار را به مرحله اجرا درآوردند. با در آن سر طبقه، وکیل مجلس که می‌خواهد قانونی را در راستای درست تغییر دهد، باید با حداقل ۱۵۰ وکیل دیگر که سواد آن کار را ندارند، برای قوانین پیشنهاد و رای آوردن جانفرنی کند. تازه آن مرحله هم که می‌گذرد، می‌رسیم به نوبت در صف ارائه در مجلس. نمونه‌های زیادی داریم از لوایح و پیشنهادات که در مسیر خود تا صحن علنی و تبدیل‌شدن به قانون، دستخوش تغییرات زیادی شده‌اند و می‌شوند.

از کاریز به سد

بازخوانی نقش هیدروپلیتیک در شکل‌دهی به بحران کم‌آبی فلات مرکزی ایران

شهرام فرضی*

کم‌آبی یکی از بحران‌ترین چالش‌های زیست‌محیطی دست‌ساز است که افزون بر آسیب‌های برگشت‌ناپذیر، چهره به چهره در برابر پایداری اجتماعی و اقتصادی جوامع انسانی قد برافراشته است. هرچند این پدیده با دلیل فرارکردن در کمربند خشک و نیمه‌خشک زمین، به صورتی تاریخی با کمبود منابع آبی روبه‌رو بوده است، اما ضعف حکمرانی آب در کنار سیاست‌گذاری‌های ناکارآمد، چنان گسست عمیقی بر انسجام اجتماعی، برابری و کیفیت زندگی ایجاد کرده‌اند که برای رسیدن به وضعیت پیشین در چشم‌اندازهای کوتاه و میان‌مدت، امیدها به ناچار به یأس می‌گراید. در چنین وضعیت پیچیده‌ای، فلات مرکزی ایران با تاریخی درخشان و در جغرافیایی خشک و بی‌چالش بر سر دوراهی استمرار توسعه یا منازعه برای بقا ایستاده است. بدیهاری این دوگانه هستی و نابودی، دلایلی آشکار و پنهان دارد. ساختارها و شبکه‌های قدرت، اولویت‌های سیاسی کوتاه‌مدت، نادیده‌گرفتن دانش بومی، نفوذ سیاسی، لابی‌های محلی و تغییرات اقلیمی نادیده‌انگاشته به عنوان عوامل پنهان، نقش کلیدی در تشدید این بحران داشته‌اند. دلایل آشکار اما از سومدیریت در چند دهه اخیر برمی‌آید که طی آن تمرکز جمعیت، فعالیت‌های کشاورزی، توسعه صنعتی و شهرنشینی با شتابی روزافزون از ظرفیت‌های تاب‌آوری منابع، پیشی گرفته‌اند. در حقیقت، توسعه صنایع معدنی و آب‌بر در این پهنه با ارائه نمایشی از رونق و سازندگی، نعمت‌ها به شکوفایی و پایداری نینجامیده، که بخش عمده‌ای از این ابربحران خودساز را متوجه استمرار همین‌اش می‌بینند. این یادداشت با تحلیل نقش حکمرانی در ایجاد و تشدید این بحران، پیامدهای اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی آن را بررسی کرده و راهکارهایی برای حرکت به سمت پایداری ارائه می‌دهد.

نظام حکمرانی و بحران آب

کم‌آبی دیگر چالشی صرفا زیست‌محیطی نیست که با تعویق، نادیده‌انگاری و بی‌توجهی، پیامدهای آن را به حساب آیندگان واریز کنیم، بلکه با تبدیل‌شدن به چالشی روزمره، می‌رود تا با استحاله در هیئت ابربحرانی نیان‌کن، پیامدهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی عمیقی بر جای بگذارد. بحران کم‌آبی فقط برآمده از تغییرات اقلیمی یا خشک‌سالی‌های دوره‌ای نیست، بلکه بیشتر پیامد «نظام حکمرانی آب» مسلط در دهه‌های گذشته است. حکمرانی آب به مجموعه‌ای از قوانین، سیاست‌ها، نهادها، فرایندها و روابط اجتماعی اشاره دارد که تصمیم‌گیری درباره تخصیص، استفاده و مدیریت منابع آب را شکل می‌دهد. دولت و نظام حکمرانی در جایگاه اصلی‌ترین تصمیم‌گیر، تنظیم‌گر و ناظر بر تخصیص منابع نقشی بنیادی در شکل‌گیری یا تخفیف ابربحران داشته‌اند و با مدیریت آب در بخش‌های برنامه‌ریزی کلان و اجرای پروژه‌های بزرگ‌مقیاس نقش‌آفرینی می‌کنند؛ به گونه‌ای که تصمیم‌گیری‌های مدیریت منابع آب -اعم از سدسازی، تخصیص منابع، قیمت‌گذاری، انتقال آب و تعیین نوع کشت- توسط نهادهای دولتی و در سطح ملی انجام می‌شود. این رویکرد در واقع ریشه‌های تاریخی دارد. در دوران پهلوی، گرچه هدف اصلی پروژه‌ها مدرنیزاسیون و افزایش تولید بود، اما علیه مدیریت عرضه بر مدیریت تقاضا، نادیده‌گرفتن ظرفیت‌های بومی و مکان‌یابی نادرست صنایع و کشاورزی، میراثی بر جا گذاشت که همراه با فشارهای جمعیتی و اقلیمی پس از انقلاب، یکی از پایه‌های بحران کم‌آبی کنونی را شکل می‌دهد. پروژه‌های نوسازی و صنعتی‌سازی سریع، ساختار مدیریت آب را دگرگون و بر اساس سیاست‌های سنتی (حفاب‌ها، قنات‌ها، انتقال غربی) انطباق می‌دهد. این سیستم‌ها با وجود سادگی، براساس تجربه تاریخی، انصاف و پایداری شکل گرفته‌اند. اما حکمرانی دولتی با حذف یا تضعیف این سازوکارها، نظم اجتماعی مبتنی بر آب را نابود و زمینه‌های برای ایجاد بی‌ثباتی فراهم کرده است. جوامع کشاورزی، شوراهای روستا، انجمن‌های مردمی و متخصصان محلی، به‌ندرت در فرایندهای تصمیم‌گیری رسمی آب مشارکت داده شده‌اند. طرح‌های کلان انتقال، سدسازی با محدودیت برداشت، بدون مشورت با ساکنان همان مناطق اجرا می‌شود. این رویکرد تکنوکراتیک به جایگاه مردم به‌مثابه «ذی‌نفع فعال» توجه ندارد و مشارکت را فقط در شعار نادیده گرفته است. جوامع کشاورزی، شوراهای مدیریت آب، مانند قنات‌ها، به نفع راهکارهای متمرکز و اغلب ناکارآمد کنار گذاشته شده‌اند که این امر تاب‌آوری جوامع محلی را کاهش داده است (قوربانی و همکاران، ۱۳۹۸).

توسعه بی‌رویه صنایع آب‌بر و نفوذ سیاسی

ایران با ۳۷ میلیارد تن ذخایر معدنی، در میان ۱۵ کشور برتر معدنی جهان قرار دارد (وزارت صنعت، معدن و تجارت، ۱۴۰۲). با این حال، مکان‌یابی این صنایع در مناطق خشک که اغلب تحت فشارهای سیاسی و لابی‌های محلی انجام شده، با محدودیت‌های آبی منطقه همخوانی ندارد و برداشت بی‌رویه آب برای مصارف صنعتی، افت شدید سفره‌های زیرزمینی را دربی داشته است. نفوذ سیاست‌مداران محلی و مالی در تخصیص منابع آبی به این صنایع، بدون ارزیابی دقیق زیست‌محیطی، به تخصیص نامتعادلانه آب در بخش‌های کشاورزی، شهری و صنعتی منجر شده است (حریری، ۱۴۰۳).

سیاست‌های توزیعی و آمایش سرزمینی ناکارآمد

تاسیس جهاد سازندگی در سال ۱۳۵۸ با هدف توسعه زیرساخت‌های روستایی و کشاورزی، یکی از اقدامات کلیدی دولت جمهوری اسلامی بود. نقش این سازمان در بهبود امکانات زیربنایی روستاها و کسب مقبولیت سیاسی برای نظام جدید برجسته است. اما هم‌زمان تغییرات نهادی و قانونی در حوزه آب (از جمله قوانین جدید توزیع آب) پیامدهای غیرمنتظره‌ای بر مدیریت منابع زیرساخت داشت. این نهاد، با تمرکز بر گسترش کشاورزی و توسعه روستایی، آبی، مانند حفر چاه‌ها و احداث کانال‌های آبی را تشویق کرد. این برداشت از منابع آبی زیرزمینی منجر شد (زرین و همکاران، ۱۳۹۹). اگرچه جهاد سازندگی در ابتدا به بهبود معیشت روستاییان کمک کرد، اما فقدان برنامه‌ریزی بلندمدت و نظارت بر برداشت آب، به تخلیه سفره‌های زیرزمینی در مناطق خشک مانند یزد و کرمان منجر شد. برای مثال، در دشت یزد-اردکان، برداشت بیش‌از آب برای کشاورزی باعث افت سطح آب‌های زیرزمینی شده است (موسوی و همکاران، ۱۳۹۶). توسعه در ایران از دهه‌های گذشته، به برپایه منابع آب‌بر فلات مرکزی احتیاج شده است. احداث صنایع فولاد، پتروشیمی و انرژی‌بر در یزد، اصفهان و کرمان، توسعه بی‌رویه سهم‌بهره مناطق بی‌آب یا با بهره‌برداری ناعادلانه از منابع، به تعارضات اجتماعی دامن زده (Nabavi, 2018; Hassaniyan, 2024).

نادیده‌انگاری و فقدان مشارکت جامعه در تصمیم‌گیری

با پیشینه‌ای تاریخی، مدیریت منابع آب براساس سیستم‌های سنتی (حفاب‌ها، قنات‌ها، انتقال غربی) انطباق می‌یافت. این سیستم‌ها با وجود سادگی، براساس تجربه تاریخی، انصاف و پایداری شکل گرفته‌اند. اما حکمرانی دولتی با حذف یا تضعیف این سازوکارها، نظم اجتماعی مبتنی بر آب را نابود و زمینه‌های برای ایجاد بی‌ثباتی فراهم کرده است. جوامع کشاورزی، شوراهای روستا، انجمن‌های مردمی و متخصصان محلی، به‌ندرت در فرایندهای تصمیم‌گیری رسمی آب مشارکت داده شده‌اند. طرح‌های کلان انتقال، سدسازی با محدودیت برداشت، بدون مشورت با ساکنان همان مناطق اجرا می‌شود. این رویکرد تکنوکراتیک به جایگاه مردم به‌مثابه «ذی‌نفع فعال» توجه ندارد و مشارکت را فقط در شعار نادیده گرفته است. برنامه‌های بهره‌برداری رسید که مهم‌ترین آنها سد دز، سد کرج، سد سفیدرود، سد امیرکبیر و سد لار بودند. در اصلاحات ارضی و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های آبی، سطح زیر کشت آبی از حدود ۴.۵ میلیون هکتار در دهه ۱۳۴۰ به نزدیک ۱۰ درصد و بیش از شش میلیون هکتار در اواخر دهه ۱۳۵۰ رسید. این گسترش، به‌ویژه در مناطق خشک، فشار بی‌سابقه‌ای بر منابع آبی سطحی و زیرسطحی وارد کرد و تعادل هیدرولوژیک بسیاری از حوضه‌ها را برهم زد. برنامه‌های عمرانی شیعیلب و سوم و چهارم توسعه، صنایع بزرگی مانند ذوب‌آهن اصفهان و مجتمع‌های مس‌سرچشمه را در مناطق نیمه‌خشک مستقر کرد. رشد سریع شهرهایی مانند تهران موجب شد پروژه‌های انتقال آب این‌چوخه‌ای از دهه ۱۳۴۰ آغاز شود. با این حال، تعمیم تمامی انتقال آب از کرج و لار به تهران و از زاینده‌رود به یزد. این طرح‌ها، عمیق تامین آب شهری، تعارضات منطقه‌ای بر سر آب را افزایش دادند. گسترش پمپ‌های برقی و دیزلی در دهه ۱۳۴۰ و صدور گسترده مجوزهای حفر چاه، برداشت از سفره‌های آب زیرزمینی را شتاب بخشید. این روند در دولت‌های جمهوری اسلامی نیز شتاب گرفت. به‌ویژه در تصمیم‌گیری‌ها و تدوین سیاست‌ها، مشارکت باشندگان محلی، مطالعات بلندمدت در زمینه بهره‌گیری از سدها تجربه انباشته در دانش محلی نادیده گرفته شد. و اما پس از انقلاب این روند نه‌تنها ادامه نشد، که با شتاب بیشتری پی گرفته شد. شبکه خبری آب ایران، در ۱۷ بهمن ۱۴۰۳ گزارش داد «نسبت به آبستن آب ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی شاهد تحولات و پیشرفت‌های قابل توجهی در حوزه ساخت و بهره‌برداری از سدها بوده است». در حالی که پس از انقلاب ۱۹۴ سد در کشور بهره‌برداری می‌شد، این تعداد در سال ۶۶ سال گذشته به ۴۲۸ سد رسیده است». رویکرد از بالا به پایین، با تمرکز بر زیرساخت‌های سخت‌افزاری مانند سدسازی و انتقال آب، دانش بومی و سیستم‌های سنتی مانند قنات‌ها را نادیده گرفته و به راهکارهای پایدار مانند بازچرخانی آب و آبیاری هوشمند توجه کافی نکرده است (قربانی و همکاران، ۱۳۹۸). در جایی که حاکمیت آب، شبکه‌ای از دهها سازمان‌ها و نهادها و زیرنظام‌های متعددی مانند وزارت نیرو (مدیریت منابع)، جهاد کشاورزی (مدیریت مصرف)، وزارت صمت، سازمان محیط زیست (نظارت زیست‌محیطی)، شهرداری‌ها، شرکت‌های آبفای منطقه‌ای و گاه نهادهای غیررسمی قرار دارد، برآیندگرایی و طبیعتا ناهماهنگی ذاتی میان این نهادها، به فقدان اتحاد رویکردی یکپارچه و پاسخ‌گو در مدیریت منابع منجر می‌شود. نبود سیاست ملی مبتنی بر مدیریت آب، به تخصیص ناپراب منابع بین شهرها و مناطق روستایی انجامیده و ناپرابری‌های اجتماعی را نیز تشدید کرده است (حریری، ۱۴۰۳). در حال حاضر، شاید بتوان مکانیسم‌های کلیدی در تشدید بحران کم‌آبی را به سه عامل زیر نسبت داد. این مکانیسم‌ها، با تشدید فشار بر منابع آبی محدود، فروپاشی هیدرواکولوژیک و ناپایداری اجتماعی را در فلات مرکزی در پی داشته‌اند (جدول).توسعه صنایع آب‌بر و حفاری گسترده چاه‌ها، مستقیما به کاهش منابع زیرزمینی و فرونشست زمین دامن زده‌اند. در حالی که قیمت‌گذاری نادرست، مصرف غیرهینه را ترویج کرده است (Amiraslani, 2023). بدون هر گونه رتوشنی، باید اذعان کرد سوءمدیریت مزمن، تخصیص ناعادلانه منابع، فساد در نظام واگذاری چاه‌ها و طرح‌های انتقال آب، اعتماد عمومی به دولت و نهادهای تصمیم‌گیر را کاهش داده است. منابع تعارض برآمده از حکمرانی ناکارآمد در زیر آمده است:

نبود داده‌های بازو عمومی

دسترس‌پذیری داده‌های درباره میزان ذخایر آب، تخصیص‌ها، برداشت‌ها و چاه‌های غیرمجاز از جمله مهم‌ترین مؤلفه‌های حکمرانی خوب است. بخش عمده‌ای از این داده‌ها در اختیار نهادهای دولتی قرار دارد و از انتشار عمومی آن جلوگیری می‌شود. تخصیص مجوزهای بهره‌برداری از چاه‌های آب و اولویت‌دادن به صنایع خاص و ایجاد شبکه‌های قدرت در انتقال آب، بستر فساد را در حکمرانی آب فراهم کرده است. کارشناسان از وجود «مافیای آب» سخن می‌گویند که با بهره‌برداری ناعادلانه از منابع، به تعارضات اجتماعی دامن زده (Nabavi, 2018; Hassaniyan, 2024).

نادیده‌انگاری و فقدان مشارکت جامعه در تصمیم‌گیری

با پیشینه‌ای تاریخی، مدیریت منابع آب براساس سیستم‌های سنتی (حفاب‌ها، قنات‌ها، انتقال غربی) انطباق می‌یافت. این سیستم‌ها با وجود سادگی، براساس تجربه تاریخی، انصاف و پایداری شکل گرفته‌اند. اما حکمرانی دولتی با حذف یا تضعیف این سازوکارها، نظم اجتماعی مبتنی بر آب را نابود و زمینه‌های برای ایجاد بی‌ثباتی فراهم کرده است. جوامع کشاورزی، شوراهای روستا، انجمن‌های مردمی و متخصصان محلی، به‌ندرت در فرایندهای تصمیم‌گیری رسمی آب مشارکت داده شده‌اند. طرح‌های کلان انتقال، سدسازی با محدودیت برداشت، بدون مشورت با ساکنان همان مناطق اجرا می‌شود. این رویکرد تکنوکراتیک به جایگاه مردم به‌مثابه «ذی‌نفع فعال» توجه ندارد و مشارکت را فقط در شعار نادیده گرفته است. برنامه‌های بهره‌برداری رسید که مهم‌ترین آنها سد دز، سد کرج، سد سفیدرود، سد امیرکبیر و سد لار بودند. در اصلاحات ارضی و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های آبی، سطح زیر کشت آبی از حدود ۴.۵ میلیون هکتار در دهه ۱۳۴۰ به نزدیک ۱۰ درصد و بیش از شش میلیون هکتار در اواخر دهه ۱۳۵۰ رسید. این گسترش، به‌ویژه در مناطق خشک، فشار بی‌سابقه‌ای بر منابع آبی سطحی و زیرسطحی وارد کرد و تعادل هیدرولوژیک بسیاری از حوضه‌ها را برهم زد. برنامه‌های عمرانی شیعیلب و سوم و چهارم توسعه، صنایع بزرگی مانند ذوب‌آهن اصفهان و مجتمع‌های مس‌سرچشمه را در مناطق نیمه‌خشک مستقر کرد. رشد سریع شهرهایی مانند تهران موجب شد پروژه‌های انتقال آب این‌چوخه‌ای از دهه ۱۳۴۰ آغاز شود. با این حال، تعمیم تمامی انتقال آب از کرج و لار به تهران و از زاینده‌رود به یزد. این طرح‌ها، عمیق تامین آب شهری، تعارضات منطقه‌ای بر سر آب را افزایش دادند. گسترش پمپ‌های برقی و دیزلی در دهه ۱۳۴۰ و صدور گسترده مجوزهای حفر چاه، برداشت از سفره‌های آب زیرزمینی را شتاب بخشید. این روند در دولت‌های جمهوری اسلامی نیز شتاب گرفت. به‌ویژه در تصمیم‌گیری‌ها و تدوین سیاست‌ها، مشارکت باشندگان محلی، مطالعات بلندمدت در زمینه بهره‌گیری از سدها تجربه انباشته در دانش محلی نادیده گرفته شد. و اما پس از انقلاب این روند نه‌تنها ادامه نشد، که با شتاب بیشتری پی گرفته شد. شبکه خبری آب ایران، در ۱۷ بهمن ۱۴۰۳ گزارش داد «نسبت به آبستن آب ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی شاهد تحولات و پیشرفت‌های قابل توجهی در حوزه ساخت و بهره‌برداری از سدها بوده است». در حالی که پس از انقلاب ۱۹۴ سد در کشور بهره‌برداری می‌شد، این تعداد در سال ۶۶ سال گذشته به ۴۲۸ سد رسیده است». رویکرد از بالا به پایین، با تمرکز بر زیرساخت‌های سخت‌افزاری مانند سدسازی و انتقال آب، دانش بومی و سیستم‌های سنتی مانند قنات‌ها را نادیده گرفته و به راهکارهای پایدار مانند بازچرخانی آب و آبیاری هوشمند توجه کافی نکرده است (قربانی و همکاران، ۱۳۹۸). در جایی که حاکمیت آب، شبکه‌ای از دهها سازمان‌ها و نهادها و زیرنظام‌های متعددی مانند وزارت نیرو (مدیریت منابع)، جهاد کشاورزی (مدیریت مصرف)، وزارت صمت، سازمان محیط زیست (نظارت زیست‌محیطی)، شهرداری‌ها، شرکت‌های آبفای منطقه‌ای و گاه نهادهای غیررسمی قرار دارد، برآیندگرایی و طبیعتا ناهماهنگی ذاتی میان این نهادها، به فقدان اتحاد رویکردی یکپارچه و پاسخ‌گو در مدیریت منابع منجر می‌شود. نبود سیاست ملی مبتنی بر مدیریت آب، به تخصیص ناپراب منابع بین شهرها و مناطق روستایی انجامیده و ناپرابری‌های اجتماعی را نیز تشدید کرده است (Amiraslani, 2023).

اجرای ضعیف مقررات و صدور مجوزهای سیاسی

در برخی موارد، صدور مجوز چاه یا حمایت از طرح‌های انتقال آب به دلیل فشارهای محلی، لابی‌های سیاسی یا شبکه‌های نفوذ انجام شده است. این روند به واگذاری منابع عمومی به گروه‌های خاص منجر شده که در ادبیات کنونی به عنوان «مافیای آب» یا شبکه‌های رانت‌آفرین شناخته می‌شود (Hassaniyan, 2024; Nabavi, 2018). همچنین، قوانین حفاظت از منابع آبی، مانند محدودیت برداشت از چاه‌ها، به دلیل نظارت ضعیف اجرا نمی‌شوند که در نتیجه به برداشت غیرقانونی و تخلیه سفره‌های زیرزمینی منجر شده است (خاتمی و همکاران، ۱۴۰۱).

چه کسانی بیشترین آسیب را می‌بینند؟

روند توسعه بی‌رویه‌ی معادن و صنایع آب‌بر در سرزمینی خشک و شکننده، به بحران فزاینده آب و تهدید پایداری اجتماعی انجامیده و چالش‌های متعدد ناخواسته‌ای را برای باشندگان از جمله ساکنان جوامع محلی، کشاورزان، صنایع، دولت/حاکمیت و محیط زیست ایجاد کرده است. کاهش انسجام اجتماعی به دلیل رقابت بر سر منابع آبی محدود، تشدید ناپرابری از طریق توزیع ناعادلانه منابع آبی بین مناطق شهری و روستایی و میان گروه‌های مختلف اجتماعی و همچنین چالش‌های اقتصادی کم‌آبی، پایداری اجتماعی را تحت تاثیر قرار داده‌اند. کاهش تولیدات کشاورزی به دلیل کمبود آب، درآمد کشاورزان را کاهش داده و فقر را در مناطق روستایی افزایش داده است (سیامک و همکاران، ۲۰۱۵). افزون بر آن، کاهش فعالیت‌های کشاورزی و دامداری باعث افزایش بیکاری در مناطق روستایی شده و احساس ناامنی و انزوای اجتماعی را به‌ویژه در میان جوانان تقویت کرده است (موسوی و همکاران، ۱۳۹۶). مهاجرت گسترده به شهرها، فشار بر زیرساخت‌های شهری مانند تامین آب و مسکن را افزایش داده و به گسترش حاشیه‌نشینی منجر شده است. کشاورزان که از میان ذی‌نفعان متاثر از کم‌آبی از امکان کمتری برای شنیده‌شدن صدایشان برخوردارند، در عین آسیب‌پذیری، قدرت سیاسی و زمینه‌های محدودی دارند. آنان به‌شدت به آب‌های سطحی و زیرزمینی وابسته‌اند و کاهش بارندگی و افت سطح آب‌های زیرزمینی و خشک‌شدن رودخانه‌ها، معیشت‌شان را در معرض نابودی قرار می‌دهد. کاهش درآمد ناشی از برداشت بی‌رویه آب به حرف جوامع محلی عمق روی آورده‌اند که افزون بر آنکه حق عاملی برای تهدید وقافی آبرای سرزمینی است، افزایش هزینه‌ها را هم در برداشته است. از طرفی رشد شهرها و صنایع در فلات مرکزی، لاجرم صرف‌کنندگان شهری را از سهم بیشتری از منابع آبی بهره‌مند کرده است. این چالش‌زای دولتی، انتقال آب از مناطق روستایی به مناطق شهری را توجیه‌پذیر جلوه داده و از سوی دیگر قیمت پایین آب، انگیزه‌ای برای صرفه‌جویی در مصرف باقی نگذاشته است. آلودگی منابع آبی ناشی از پساب‌های صنعتی و فرونشست زمین، کیفیت زندگی ساکنان را کاهش داده و در برخی از مناطق اصفهان، فرونشست زمین به زیرساخت‌های مسکونی آسیب رسانده و خطر بلایای طبیعی را افزایش داده است (موسوی‌خواسری، ۱۴۰۳).

نتیجه

کم‌آبی در فلات ایران چالشی چندوجهی است که پایداری اجتماعی را از طریق تضعیف انسجام اجتماعی، افزایش ناپرابری و کاهش دسترسی به منابع و خدمات تهدید می‌کند. نقش دولت در ایجاد این بحران از طریق سیاست‌گذاری‌های ناکارآمد و نادیده‌انگاری راهکارهای مؤثر، غیرقابل انکار است. تحلیل ذی‌نفعان نشان می‌دهد تعارضات بین گروه‌های مختلف، از جمله کشاورزان، ساکنان شهری و صنایع، مانع اصلی مدیریت مؤثر این بحران است. فناوری‌های نوین، مانند بازچرخانی آب و آبیاری هوشمند، می‌توانند مصرف آب را به طور قابل توجهی کاهش دهند. اگرچه اذعان به وجود و دانش بومی با هزینه کم و پایداری بالا، به تاب‌آوری جوامع محلی کمک می‌کند. چشم‌انداز آینده نشان می‌دهد بدون به‌کارگیری راهکارهای اصلاح دولت وابسته است. با اتخاذ رویکردهای مشارکتی، بازنگری در سیاست‌های تخصیص آب، حمایت از معیشت‌های جایگزین و سرمایه‌گذاری در فناوری‌های پایدار، می‌توان به سمت سناریوی خوش‌بینانه حرکت کرد که در آن پایداری اجتماعی تقویت شده و کیفیت زندگی جوامع محلی بهبود می‌یابد.

پی‌نوشت

۱- شرکت سهامی مدیریت منابع آب ایران، تحولات صنعت آب ایران پس از انقلاب اسلامی، تجمیع شبکه‌های پایش و رشد چشمگیر شاخص‌ها به ۴۲۸ سد، کد خبر ۷۹۸۴

* دکترای جامعه‌شناسی سیاسی
مدرس‌گروه مسئولیت اجتماعی انجمن جامعه‌شناسی ایران

عامل تشدید بحران	شواهد مستند	منبع
توسعه صنایع آب‌بر در مناطق کم‌آب	استقرار صنایع فولاد و پتروشیمی در یزد، کرمان و اصفهان تحت فشار لابی‌های سیاسی، با مصرف ۱۰ تا ۱۵ درصد آب صنعتی کشور	حریری (۱۴۰۳)
حفاری ۷۹۰،۰۰۰ حلقه چاه	افزایش تعداد چاه‌ها از ۵۰ هزار حلقه در سال ۱۳۵۷ به ۷۹۰ هزار حلقه در سال ۱۴۰۰ که به تخلیه سفره‌های زیرزمینی منجر شده است	شرکت مدیریت منابع آب ایران (۱۴۰۰)
قیمت‌گذاری نادرست آب	قیمت آب برای صنعت کمتر از ۱۰۰ تومان در مقابل قیمت تمام‌شده حداقل ۵۰۰ تومان که انگیزه صرفه‌جویی را کاهش داده است	وزارت نیرو (۱۴۰۳)

وقتی واژه‌ها جنازه می‌شوند

آیا امید سیاسی جز با احیای زبان اخلاقی ممکن است؟

سامان صفرزایی

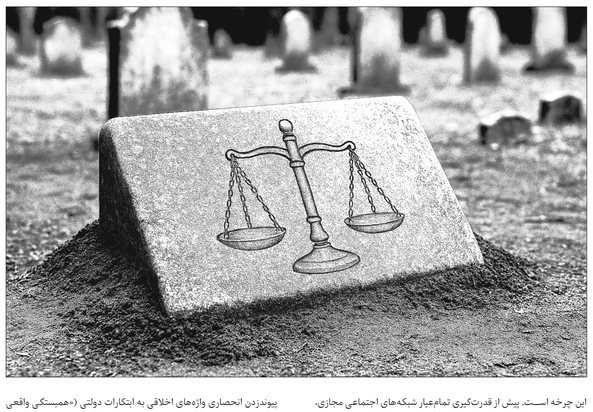

زمانی بود که بعضی واژه‌های اخلاقی فراتر از مرزبندی‌های جناحی عمل می‌کردند. عدالت، همبستگی، مسئولیت جمعی، میهن‌دوستی، اینها مفاهیمی بودند که مردم شاید در جزئیات آنها اختلاف داشتند، اما در اصل آنها را زیر سؤال نمی‌بردند. می‌شد در یک سخنرانی، یک سرمقاله یا حتی گفت‌وگویی عادی به کارشان برد و همچنان بار عاطفی مشترکی میان مخاطبان داشتند. این واژه‌ها نقطه آغاز گفت‌وگو بودند: «همه به عدالت باور داریم. حالا بیایید بحث کنیم که در اینجا به چه معناست». اعتماد مشترک به این واژگان اخلاقی امروز به طرز چشمگیری فرسوده شده است. اکنون این کلمات بیشتر به برچم‌هایی شبیه‌اند که هویت جناحی را نشان می‌دهند و به‌سختی می‌توان آنها را تجسمی از زمینه‌ای قدرتمند برای همزیستی مسالمت‌آمیز و تقویت پیکره مدنیت دانست. وقتی سیاستمداری می‌گوید «عدالت»، شنونده دیگر نمی‌پرسد چه نوع عدالتی، بلکه می‌پرسد عدالت برای چه کسی؟ وقتی رهبران اصلاحات از همبستگی ملی سخن می‌گویند، شاید حامیانشان با رضایت سر تکان دهند، اما دیگران فورا حدس دیگری می‌زنند. به همین ترتیب، وقتی یک چهره اصولگرا از عدالت اجتماعی حرف می‌زند، احتمال می‌دهند که این واژه پوششی برای تمرکز بیشتر قدرت باشد تا بازتوزیع واقعی منابع. این سوءظن‌ها اغلب بی‌دلیل نیستند. کنشگران سیاسی یاد گرفته‌اند زبان اخلاقی را مانند دارایی انحصاری تصرف کنند؛ وقتی یک واژه به‌شدت با آرمان شما گره بخورد، رقیب نمی‌تواند آن را بدون پذیرش چارچوب معنایی شما به کار ببرد. اما این پیروزی تاکتیکی در بلندمدت به ضرر همه تمام می‌شود. شنوندگان از شنیدن این کلمات در دعواهای جناحی خسته می‌شوند. حتی کسانی که به ارزش پشت آن واژه باور دارند، به‌تدریج از گفتنش پرهیز می‌کنند تا در دام سوءبرداشت یا استفاده ابزاری نیفتند. این پرهیز پیامدهای عمیق‌ما هم پنهان دارد. ما به‌جای واژگان اخلاقی، به اصطلاحات فنی و بی‌روح پناه می‌بریم: «کارآمدی سیاست» به‌جای انصاف، «انسجام ملی» به‌جای همبستگی، «نظم عمومی» به‌جای مسئولیت. در ظاهر، این جایگزین‌ها بی‌ضرر و حتی منطقی به نظر می‌رسند. اما رنگ اخلاقی را از گفتار عمومی می‌زدایند. این فرسایش فقط زبانی نیست، روانی هم هست. زبان اخلاقی یکی از راه‌هایی است که جامعه با آن به یاد می‌آورد که کیست و برای چه ایستاده است. وقتی این زبان فرو می‌رود، حس تعلق به یک جامعه اخلاقی مشترک هم کمرنگ می‌شود. در چنین فضایی، خستگی اخلاقی پدید می‌آید: بی‌میلی خسته‌کننده به ورود به بحث‌هایی که با واژه‌های اخلاقی آغاز می‌شوند. چون خود این واژه‌ها دیگر اصالت و حقیقت سابق را ندارند. مردم از گفتن این کلمات دست می‌کشند و به مرور حتی شنیدنشان هم برایشان دشوار می‌شود. سکوتی که پس از آن حاکم می‌شود خنثی نیست؛ جای خالی‌ای است که به‌سرعت توسط کسانی پر می‌شود که هرگز قصد ندارند زبان اخلاقی را برای وحدت به کار برند، مگر برای غلبه بر دیگران و احتمالا حذف خشونت‌آمیز رقبا